

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت
سال چهارم، پاییز ۱۳۹۱، شماره مسلسل ۱۳

اتصاف ماهیت به وجود در پر تو قاعده فرعیّت در اندیشه صدرالمثلهین

تاریخ دریافت: ۹۱/۸/۱۷ تاریخ تأیید: ۹۱/۱۰/۲۵

عسکری سلیمانی امیری*

محمدعلی اسماعیلی**

مطابق قاعده فرعیّت، ثبوت چیزی برای چیز دیگر فرع بر ثبوت مثبت له است (جنبه اثباتی) و فرع بر ثبوت ثابت نیست (جنبه سلبی). مسئله اتصاف ماهیت به وجود از مهم‌ترین کاربردهای جنبه ایجابی قاعده فرعیّت است. این مسئله از گذشته دور در بین فلاسفه مطرح بوده و پاسخ‌های متعددی از سوی فلاسفه در حل آن ارائه شده است. صدرالمثلهین، پس از نقد و بررسی پاسخ‌های ارائه شده، چهار پاسخ به مسئله فوق ارائه می‌نماید: ۱. ثبوت وجود برای ماهیت از قبیل ثبوت شیء لشیء نیست بلکه از قبیل ثبوت شیء است. ۲. قاعده فرعیّت مختص به عوارض وجود است و شامل عوارض ماهیت نمی‌گردد. ۳. مطابق اصالت وجود، ماهیت ثبوت حقیقی ندارد تا عروض وجود بر آن مصداق قاعده فرعیّت (ثبوت شیء لشیء) گردد. ۴. عقل ماهیت را بما هی هی (لابشرط) اعتبار می‌نماید و حتی از اینکه ماهیت بما هی هی نیز دارای وجود ذهنی است صرف نظر می‌نماید. بنابراین، ماهیت مفروض هیچ‌گونه ثبوتی ندارد تا مشمول قاعده فرعیّت گردد.

* استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛

** کارشناس ارشد فقه و اصول جامعه المصطفی العالمیه.

واژه‌های کلیدی: قاعده فرعیّت، هلیّه بسیطه، وجود، ماهیت، صدرالمتألهین.

مقدمه

مسئله اتصاف ماهیت به وجود از مسائل مهم هستی‌شناسی بوده، ارتباط تنگاتنگی با مسئله اصالت وجود دارد. مطابق قاعده فرعیّت، ثبوت چیزی برای چیز دیگر فرع بر ثبوت مثبت له است. بنابراین، ثبوت وجود برای ماهیت نیز فرع بر ثبوت پیشین ماهیت است؛ ثبوت پیشین ماهیت نیز مستلزم تقدم شیء بر خودش یا تسلسل است. مشکل فوق از زمانی دور در بین فلاسفه مطرح بوده، فلاسفه در پاسخ به آن راه‌حلهایی ارائه نموده‌اند.

نوشتار حاضر با روش تحلیل عقلی به بررسی این مسئله پرداخته، درصدد نقد و بررسی مهم‌ترین راه‌حل‌های مسئله فوق با تکیه بر اندیشه‌های صدرالمتألهین است.

قاعده فرعیّت

قاعده «ثبوت شیء لشیء فرع لثبوت الممثبت له دون الثابت»، که به نام قاعده فرعیّت معروف است، گرچه به عنوان یک قاعده با محتوای کنونی آن در کلمات گذشتگان کمتر یافت می‌شود، محتوا و کاربردهای آن از تاریخچه کهنی برخوردار است. ارسطو با صراحت وجود موضوع را در موجه‌های شخصیه شرط می‌نماید. (رک. فارابی، ۱۴۰۱: ۲/۱۴۷) فارابی قاعده فوق را با استفاده از واژه «تبعیّت» مطرح نموده، معتقد است چیزی که وجود ندارد محال است که چیز دیگری تابع او در وجود باشد و چنین نتیجه می‌گیرد که محال است ماهیت

چیزی را لازم داشته باشد مگر بعد از حصول ماهیت.^۱ (ر.ک. حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۵: ۲۲؛ فارابی، ۱۴۰۸، ۱/۷۵) ابن‌سینا نیز، با تفکیک بین قضیهٔ موجب و سالبه، معتقد است وجود موضوع در قضیهٔ موجب ضروری است. (ر.ک. طوسی، ۱۳۷۵: ۱/۱۲۹؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۷۹-۸۰)

کلمات فوق دستمایهٔ متأخرین برای نظام‌مندسازی قاعدهٔ فرعیّت و کاربردهای آن گردیده است. مسئلهٔ اتّصاف ماهیّت به وجود جزء مهم‌ترین موارد کاربرد آن است و فلاسفه به بررسی و ارائهٔ راه‌حلهایی برای این مسئله پرداخته‌اند. در این میان، صدرالمُتألّهین به کاربردهای جدیدی برای این قاعده دست یافت و مسئلهٔ اتّصاف ماهیّت به وجود را نیز حل نمود. پیش از پرداختن به مسئلهٔ اتّصاف ماهیّت به وجود، نکاتی پیرامون قاعدهٔ فرعیّت ذکر می‌نماییم.

۱. تعبیرات قاعدهٔ فرعیّت

این قاعده با تعابیر مختلفی به کار رفته است. برخی از آنها را ذکر می‌نماییم: «ثبوت شیء لشیء فرع علی ثبوت ذلک الشیء فی نفسه» (ر.ک. صدرالمُتألّهین، ۱۳۶۸: ۱۳۸) گاهی به جای ثبوت از واژه‌های «وجود»، «حصول»، «اتّصاف»، «عروض»، «انضمام»، «اعتبار»، «انتزاع» و مانند اینها استفاده می‌گردد؛ چنانچه صدرا با اشاره به تعابیر مختلف می‌نویسد: ثبوت چیزی برای چیز دیگر با اتّصاف چیزی به چیز دیگر یا عروض چیزی بر چیز دیگر متفرع بر وجود مثبت له و

□. نص کلام فارابی چنین است: «محال أن یکون الذی لا وجود له یلزمه شیء یتبعه فی الوجود، فمحال أن تكون الماهیه یلزمها شیء حاصل الا بعد حصولها». (ر.ک. حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۵: ۲۲؛ فارابی، ۱۴۰۸: ۷۵/۱)

موصوف و معروض می‌باشد.ⁱ (ر.ک. همو، ۱۳۰۲: ۱۱۰؛ رازی، ۱۴۱۱: ۴۱/۱)، چنان‌که وی در جایی دیگر تعبيرات ثبوت انضمام، اعتبار و انتزاع را نیز به کار می‌برد.ⁱⁱ (ر.ک. صدرالمتهین، ۱۳۷۵: ۱۸۸)

ایشان گاهی قید «دون الثابت» نیز بدان می‌افزاید، چنان‌که گاهی قید «فی نفسه» نیز پس از «المثبت له» آورده می‌شود. (ر.ک. همو، ۱۹۸۱: ۳۷۰/۱) گاهی قید دیگری نیز که مبین ظرف ثبوت است بدان افزوده می‌شود، یعنی قید «إن خارجاً فخارجاً و إن حسياً فحسياً و إن خیالیاً فخیالیاً و إن عقلاً فعقلاً».ⁱⁱⁱ (ر.ک. همو، ۱۹۸۱: ۳۳۰/۸) از این قاعده با تعبيرات دیگری نیز یاد می‌شود. (ر.ک. صدرالمتهین، ۱۹۸۱: ۲۴۶/۱ و ۲۷۰/۱؛ سبزواری، ۱۳۸۴: ۲۴۸/۱)

۲. مفاد قاعده فرعیّت (جنبه ایجابی و سلبی)

قاعده فرعیّت، چنان‌که اشاره شد، دارای دو جنبه ایجابی و سلبی است که توضیح آنها بدین قرار است:

۲-۱. جنبه ایجابی: جنبه ایجابی قاعده فرعیّت - که با تعبير «ثبوت شیء لشیء فرغ لثبوت المثبت له» بدان اشاره می‌شود - مفادش این است که محمول تنها

□. نص کلام صدرالمتهین چنین است: «ان ثبوت شیء لشیء او اتصافه به او عروضه له متفرع علی وجود المثبت له و الموصوف و المعروض». (صدرالمتهین، ۱۳۰۲: ۱۱۰)

□□. «ثبوت شیء لشیء او انضمامه الیه و اعتباره معه او انتزاعه منه فرع لوجود المثبت له». (صدرالمتهین، ۱۳۷۵: ۱۸۸).

□□□. «وجود الشیء للشیء فرع علی وجود ذلك الشیء فی نفسه بنحو ذلك الوجود إن خارجاً فخارجاً و إن حسياً فحسياً و إن خیالیاً فخیالیاً و إن عقلاً فعقلاً». (ر.ک. صدرالمتهین، ۱۹۸۱: ۳۳۰/۸)

زمانی برای موضوعش ثابت می‌گردد که موضوع (مثبت‌له) قبلاً ثبوت داشته باشد. بنابراین، قضیهٔ موجبه مستلزم وجود موضوع قبل از ثبوت محمول برای موضوعش می‌باشد، در حالی که قضیهٔ سالبه چنین نیست. بنابراین، بین قضایای موجبه و سالبه از این نگاه تفاوت است. این نکته را ملاصدرا نیز ذکر نموده است. (ر.ک. صدر المتألهین، ۱۴۲۲: ۴۱۲؛ همو، ۱۹۸۱: ۲۱۴/۷؛ طوسی، ۱۳۷۵:

(۱۲۹/۱)

نکته دیگر اینکه ظرف وجود موضوع (مثبت له) تابع ظرف ثبوت محمول برای موضوع است، اگر ظرف ثبوت ذهنی باشد، ظرف وجود موضوع نیز ذهنی است و اگر خارجی باشد، خارجی است و اگر مقدر باشد، تقدیری است، چنان‌که ملاصدرا ایجاب قضیه را مقتضی موضوع دانسته، وجود موضوع را اعم از وجود خارجی در قضایای خارجی، ذهنی در قضایای ذهنی و تقدیری در قضایای حقیقی می‌داند. (ر.ک. صدر المتألهین، ۱۳۷۵: ۲۰۸؛ همو، ۱۹۸۱: ۳۳۰/۸؛ سبزواری، ۱۳۸۴: ۱/۲۴۸) همچنین، محقق طوسی با اشاره به همین نکته می‌نویسد: لازم نیست که آن ثبوت، فقط ثبوت خارجی یا فقط ثبوت ذهنی باشد بلکه ثبوتی عام است که شامل تمام اقسام ثبوت می‌گردد. (ر.ک. طوسی، ۱۳۷۵:

(۱۲۹/۱)

۲-۲. جنبهٔ سلبی: جنبهٔ سلبی قاعدهٔ فرعیت که با افزودن قید «دون الثابت» بدان اشاره می‌شود مفادش این است که ثبوت ثابت برای مثبت له فرع بر ثبوت ثابت نیست. بنابراین، ثبوت محمول برای موضوع فرع بر ثبوت محمول نیست. بنابراین، لازم نیست محمول علاوه بر وجود لغیره وجود فی نفسه نیز داشته باشد، و همین که محمول وجود رابط داشته باشد کافی است و لازم نیست وجود

رابطی داشته باشد. (ر.ک. صدرالمتهلین، ۱۹۸۱: ۱/۱۳۸) توضیح بیشتر اینکه اغلب فیلسوفان جنبه سلبی قاعده فرعیّت را نیز همچون جنبه ایجابی آن پذیرفته‌اند. دلیل آنان بر این مطلب قضایای موجه معدوله‌اند که در آنها امور عدمی محمول قرار گرفته‌اند. صدرالمتهلین با صراحت بیان می‌دارد که ثبوت چیزی برای چیز دیگر مستلزم ثبوت ثابت در ظرف اتصاف نیست بلکه تنها مستلزم ثبوت مثبت‌له می‌باشد.^۱ (ر.ک. همان: ۱/۱۳۸) ایشان در ادامه به حل تعارض این قاعده با قاعده دیگری که می‌گوید: «ثبوت فی نفسه صفت همان ثبوت لغيره آن است» در امور عدمی و انتزاعی پرداخته، با تفکیک وجود رابط و وجود آن‌را چنین حل می‌کند که اعدام و امور انتزاعی تنها وجود رابط دارند نه وجود رابطی. پس، وجود فی نفسه ندارند تا مشمول قاعده دوم شوند و تنها مشمول جنبه سلبی قاعده فرعیّت می‌شوند. (ر.ک. همان: ۱/۱۳۹)

در مقابل این دیدگاه، برخی جنبه سلبی قاعده فرعیّت را مورد انکار قرار داده‌اند، از جمله ابن سینا در الهیات شفا به ثبوت ثابت حکم نموده است، زیرا محال است که صفت معدوم چیزی را توصیف نماید. (ر.ک. سلیمانی، ۱۳۸۸: ۱/۴۱۰، به نقل از: ابن سینا، ۱۴۰۴: ۳۲) فخررازی و محقق طوسی نیز از طرفداران این قاعده می‌باشند. (ر.ک. سلیمانی، ۱۳۸۸: ۱/۴۱۰) بحث‌های دیگری نیز پیرامون جنبه سلبی این قاعده وجود دارد لکن چون تنها جنبه ایجابی این قاعده با بحث ما مرتبط است از بیان آنها خودداری می‌کنیم.

□. «ثبوت شیء لشیء لایستلزم ثبوت الثابت فی ظرف الاتصاف كما هو المقرر عندهم بل

إنما یستلزم ثبوت المثبت له». (صدرالمتهلین، ۱۹۸۱: ۱/۱۳۸)

۳. اثبات قاعده فرعیّت

برخی قاعده فرعیّت را بدیهی دانسته، نفی آن را بدیهی الاستحاله می‌دانند. (رک. تفتازانی، ۱۴۰۹: ۱/۳۴۶؛ ملا عبدالله، ۱۴۲۷: ۲۸۳) با دقت در راه‌حل‌های ارائه‌شده در مسئله اّتصاف ماهیّت به وجود روشن می‌گردد که قاعده فرعیّت مورد پذیرش تمام پژوهشگران است و تنها در دائره شمّول آن اختلافاتی وجود دارد. با این وجود، در لابلائی کتب دلایلی بر اثبات آن می‌توان یافت که برخی از آنها از این قرار است:

صدرالمتألّهین در مقام اثبات قاعده فرعیّت می‌نویسد برهان قائم شده بر اینکه آنچه در ظرفی از ظروف معدوم باشد ثبوت چیز دیگری در همان ظرف یا در آن عالم برایش ممکن نیست، زیرا بدیهی است که صفت موجود برای مفقود ثابت نمی‌گردد بلکه برای موصوفی که موجود باشد ثابت می‌شود. (رک: صدرالمتألّهین، ۱۹۸۱: ۳/۳۳۴) به نظر می‌رسد این استدلال اعم از مفاد قاعده فرعیّت است، زیرا ثبوتی که در قاعده فرعیّت مطرح است ثبوتی متقدّم بر ثبوت ثابت برای مثبت له می‌باشد، در حالی که استدلال فوق به اثبات مطلق ثبوت مثبت له می‌پردازد. البته، روشن است که ایشان خود در این تعبیر استدلال را نقل نمی‌نماید بلکه فقط مدلول آن را ذکر می‌کند.

برخی از محققان معاصر دلیل دیگری بر اثبات این قاعده مطرح نموده‌اند مبنی بر اینکه قاعده فرعیّه تابع برهان است و برهان قائم بر این است که در هر قضیه مرگبه عرض تابع موضوع و وصف تابع موصوف است، زیرا معروض و موصوف قبل از قبول وصف و عروض عارض قابل آن بوده و، در نتیجه، از نوعی علیّت - علیّت فاعلی، در صورتی که وصف عرض ذاتی و محصول موصوف باشد یا علیّت قابلی، در صورتی که وصف مزبور عرض مفارق باشد، - نسبت به آن

برخوردار است. (ر.ک. جوادى آملی، ۱۳۸۶: ۳۱۵/۱) این استدلال اخص از مدعاست، زیرا قاعده فرعیّت را در خصوص قضایای مرگبه اثبات می‌نماید. البته، شمول قاعده فرعیّت نسبت به هلیات بسیطه مورد اختلاف است و در ادامه به بررسی آن پرداخته می‌شود.

۴. کاربرد قاعده فرعیّت

از این قاعده در موارد متعددی استفاده می‌گردد که مهم‌ترین آنها از این قرارند:

۴-۱. تفکیک قضایای موجب از سالبه؛ مطابق این قاعده، چنان‌که گذشت، قضیّه موجب مستلزم وجود موضوع قبل از ثبوت محمول برای موضوعش می‌باشد، در حالی که قضیّه سالبه چنین نیست، چنان‌که ملاصدرا متذکر می‌شود که سلب چیزی از چیز دیگری متوقف بر ثبوت مسلوب (موضوع سلب) نیست. (ر.ک. صدرالمتهلین، ۱۹۸۱: ۲۱۴/۷؛ همو، ۱۴۲۲؛ طوسی، ۱۳۷۵: ۱۲۹/۱)

۴-۲. اثبات وجود ذهنی؛ مطابق این قاعده، موضوع باید پیش از ثبوت محمول برای موضوع موجود باشد، در حالی که برخی احکام ایجابی بر موضوعات معدوم خارجی بار می‌شوند. بنابراین، لازم است آن موضوعات معدوم خارجی دارای وجود ذهنی باشند تا قاعده فوق نقض نشود. بنابراین، علاوه بر وجود خارجی، وجود ذهنی نیز ثابت است. (ر.ک. رازی، ۱۴۱۱: ۴۲/۱؛ صدرالمتهلین، ۱۹۸۱: ۱۴۹/۶؛ همو، ۱۳۶۸: ۱۵۰؛ سبزواری، ۱۳۸۴: ۱۲۴/۲؛ طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۴۸/۱)

۴-۳. اتصاف ماهیت به وجود؛ مشکل مسئله اتصاف ماهیت به وجود مبتنی بر قاعده فرعیّت است. تفصیل این مطلب در ادامه خواهد آمد.

کاربردهای فوق از دیرباز در بین فلاسفه مطرح بوده است اما صدرالمتألهین قاعده فوق را در موارد دیگری نیز به کار برده است که به آنها اشاره می‌نماییم.

۴-۴. اثبات اصالت وجود؛ ملاصدرا در شاهد چهارم از مشعر سوّم کتاب مشاعر برای اثبات اصالت وجود چنین استدلال می‌نماید: اگر وجود موجود نباشد، هیچ چیزی از اشیا موجود نخواهد شد، لکن تالی باطل است، پس، مقدم نیز باطل است. وجه ملازمه این است که ماهیت وقتی مجرد از وجود ملاحظه شود، معدوم است و وقتی مجرد از وجود و عدم ملاحظه گردد، نه موجود است و نه معدوم. حال، اگر وجود موجود نباشد، ثبوت یکی از اینها برای دیگری نیز ممکن نیست، زیرا ثبوت چیزی برای چیزی دیگر فرع بر ثبوت مثبت له است. پس، اگر وجود موجود نباشد، هیچ چیزی موجود نخواهد شد. (ر.ک. صدرالمتألهین، ۱۳۶۳: ۱۳؛ همو، ۱۳۷۸: ۱۹۵) پیرامون این استدلال در راه حل هشتم مطالبی ارائه خواهد شد.

۴-۵. اثبات جسمانیة الحدوث بودن نفس؛ صدرالمتألهین در سلسله مباحث نفس‌شناسی به طرح این اشکال می‌پردازد که نفس کمال اول برای جسم طبیعی است. از طرف دیگر، کمال و صورت نیز یک چیزند. پس، چگونه می‌توان نفس را در ابتدای پیدایش عاری از هر صورتی بدانیم؟ ایشان پس از طرح این اشکال به پاسخش پرداخته، می‌فرماید: صورت بر دو نوع است: أ. صورت مادی انقسام‌پذیر و مکانمند ب. صورت غیرمخلوط به ماده. سپس، صورت به معنای دوم را سزاوار اطلاق لفظ صورت دانسته، معتقد است نفس در ابتدای پیدایش صورت به معنای دوم نیست و چیزی از صور حسی، خیالی و یا عقلی نیز برایش ثابت نیست. ایشان با تکیه بر قاعده فرعیّت می‌نویسد: مطابق قاعده فرعیّت نفس

در هنگام حدوث و پیدایش در مرحله انتهای صورت‌های مادی و در ابتدای صورت‌های ادراکی قرار دارد و وجود نفس در این هنگام در مرحله آخر پوسته‌های مادی و در مرحله اول هسته‌های روحانی است. (ر.ک. صدرالمتهین، ۱۹۸۱: ۱/۳۳۰)

۴-۶. اثبات اتحاد عالم و معلوم؛ ملاصدرا در ادامه مباحث اتحاد عالم و معلوم می‌فرماید: قبل از اینکه نفس معقول گردد، صور عقلی برایش ثابت نمی‌گردد مگر بالقوه. ایشان در مقام تعلیل به قاعده فرعیّت تمسک می‌نمایند. (ر.ک. صدرالمتهین، ۱۹۸۱: ۳/۳۳۴؛ همو، ۱۳۷۵: ۹۱)

اتصاف ماهیت به وجود در پرتو قاعده فرعیّت

کیفیّت اتصاف ماهیت به وجود جزء مسائل مهم در مباحث وجود است. تبیین مسئله از این قرار است: به مقتضای قاعده فرعیّت در اتصاف ماهیت به وجود که در قالب هلیّه بسیطه موجه بیان می‌شود (الماهیة موجوده) لازم است قبل از ثبوت وجود برای ماهیت مذکور موجود باشد، به این معنا که پیش از اتصاف ماهیت به وجود [محمول] باید ماهیت متّصف به وجود گردد. و این تالی محال است، زیرا وجودی که برای ماهیت (مثبت له) ثابت است از چند حال خارج نیست: یا برای ماهیت معدوم ثابت است یا برای ماهیت موجود. در صورت اول، اجتماع نقیضین رخ می‌دهد و در صورت دوم، نقل کلام می‌کنیم به همان وجودی که برای ماهیت ثابت است که یا عین وجود محمولی است یا غیرآن. در صورت دوم نقل کلام می‌شود به همان وجودی که برای ماهیت ثابت است، زیرا ثبوت آن وجود نیز فرع بر وجود قبلی ماهیت است، و همین طور نقل کلام می‌شود و تسلسل رخ می‌دهد. و نیز لازم می‌آید که دو وجود برای یک

ماهیت ثابت باشد که هر دو تالی محال‌اند. و در صورت اول «تقدم الشیء علی نفسه» رخ می‌دهد، زیرا از یک طرف وجود مذکور همان وجود محمولی است و از طرف دیگر به مقتضای قاعده فرعیّت مقدم بر وجود محمولی است. پس، وجود محمولی هم مقدم است و هم مؤخر، و این همان تقدّم الشیء علی نفسه است که محذور دور است و محال است. نتیجه اینکه اتّصاف ماهیت به وجود به مقتضای قاعده فرعیّت مستلزم یکی از محالات (تناقض، تسلسل و یا تقدّم الشیء علی نفسه) می‌باشد. (ر.ک. صدرالمآلهین، ۱۳۰۲: ۱۱۰؛ همو، ۱۳۶۸: ۱۳۷؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ۱/۳۲۴)

در طرح مسئله فوق مقدماتی دخالت دارند و هر کدام از فلاسفه کوشیده‌اند، با انکار یکی از مقدمات آن، راه حلیّ برایش ارائه نمایند. البته، در ضمن نقد و بررسی راه‌حل‌ها روشن می‌گردد که برخی از مقدمات زیر در طرح مسئله دخالت ندارند جز اینکه طرفدار راه حل مذکور آن‌را به اشتباه دخیل می‌دانسته است. مقدمات مذکور بدین قرارند:

مقدمه اول: اتّصاف ماهیت به وجود مصداق قاعده فرعیّت بوده، این قاعده در آن مورد نیز جاری می‌گردد؛
مقدمه دوم: ظرف ثبوت وجود برای ماهیت خارج است نه ذهن؛
مقدمه سوم: ظرف ثبوت مثبت له با ظرف ثبوت ثابت یکی است؛
مقدمه چهارم: قاعده فرعیّت غیر از قاعده استلزام است و تبدیل آن به قاعده استلزام صحیح نیست؛

مقدمه پنجم: وجود (ثابت) هم مصادیق خارجی دارد و هم مصادیق ذهنی؛
مقدمه ششم: موجود به معنای «ذات ثبت له الوجود» است نه به معنای «ذات

ثبت له الانتساب الى الوجود»؛

مقدمه هفتم: قاعده فرعیّت مختص به عوارض وجود نیست بلکه شامل عوارض ماهیت نیز می‌گردد؛

مقدمه هشتم: مسئله فوق مبتنی بر پذیرش ثبوت ماهیت است.

فخرالدین رازی در راه حل اول به انکار مقدمه اول پرداخته است. در هر کدام از باقی راه‌حل‌ها همچنین است: در راه حل دوم مقدمه دوم، در راه حل سوم مقدمه سوم، در راه حل چهارم مقدمه چهارم، در راه حل پنجم و ششم مقدمه پنجم، در راه حل هفتم مقدمه ششم، در راه حل هشتم نیز مقدمه اول، در راه حل نهم مقدمه هفتم، در راه حل دهم و یازدهم مقدمه هشتم مورد انکار قرار گرفته است.

با پذیرش مقدمات فوق مسئله مذکور رخ می‌نماید. ما در اینجا به نقد و بررسی مهم‌ترین راه‌حل‌ها با تکیه بر اندیشه صدرالمتهلین می‌پردازیم.

راه حل اول: انکار جریان قاعده فرعیّت

فخرالدین رازی معتقد است تعیین ماهیت برای اتصاف آن به وجود کافی است و عروض وجود بر ماهیت فرع بر وجود ماهیت نیست. (رک. سلیمانی، ۱۳۸۸: ۴۰۳، به نقل از: رازی، ۱۴۱۰: ۱/۱۲۰ - ۱۲۶) بنابراین رازی مقدمه اول را انکار نموده است و قاعده فرعیّت را در مسئله اتصاف ماهیت به وجود تخصیص می‌زند. اسناد تخصیص قاعده فرعیّت به ایشان در بین متأخرین مشهور است. (رک. سبزواری، ۱۳۸۴: ۲/۳۹۶) پاسخ دیگری نیز از کلمات فخرالدین رازی قابل برداشت است که در راه حل هشتم بدان پرداخته می‌شود.

نقد و بررسی

احکام عقلی تخصیص‌ناپذیرند، زیرا محمول در آنها از عوارض ذاتی موضوع بوده، قابل انفکاک نیست. بنابراین، در صورت تخصیص احکام عقلی، یا محمول عرضی ذاتی موضوع نیست و، در نتیجه، اصل حکم باطل است یا اگر عرض ذاتی اوست تخصیصش صحیح نیست. بنابراین، تخصیص احکام عقلی کاشف از بطلان آنهاست. (ر.ک. صدرالمآلهین، ۱۳۰۲: ۱۱۰؛ سبزواری، ۱۳۸۴: ۲/۳۹۶)

راه حل دوّم: ذهنی دانستن هلیات بسیطه

برخی در پاسخ مسئله فوق معتقدند: ظرف ثبوت وجود خارجی (محمول) برای ماهیت (موضوع) ذهن است نه خارج. بنابراین، ماهیت با وجود خارجی در ظرف ذهن موجود است، زیرا ماهیت و وجود در ظرف خارج از یکدیگر متمایز نیستند تا ثبوت وجود برای ماهیت در ظرف خارج صورت پذیرد بلکه ایندو فقط در ظرف ذهن از یکدیگر متمایزند. بنابراین، ثبوت وجود برای ماهیت در ظرف ذهن صورت می‌پذیرد و قضیه «انسان موجود است» (هلیه بسیطه موجبیه) قضیه ذهنی است. (ر.ک. صدرالمآلهین، ۱۳۰۲: ۱۱۰) با توجه به این مطلب، پاسخ مسئله اتّصاف ماهیت به وجود این است که ماهیت پیش از اتّصاف به وجود خارجی دارای وجود ذهنی است. بنابراین، قاعده فرعیّت در این مورد نیز جاری می‌شود و ثبوت ذهنی مثبت له (ماهیت) راهگشای مسئله می‌باشد.

نقد و بررسی

ملاک در ذهنی بودن قضیه این است که موضوع با وجود ذهنی‌اش متّصف به محمول گردد. بنابراین، مطابق قضیه ذهنیه، موضوع در ظرف ذهن است، مانند

«الإنسان نوع» که در آن انسان با وجود ذهنی اش نوع است نه با وجود خارجی اش. اما قضیه «الإنسان موجود» از این قبیل نیست، زیرا انسان با وجود خارجی اش متّصف به وجود می‌گردد. پس، انسان با وجود خارجی موضوع است و ظرف این اتّصاف نیز خارج است. در نتیجه، اتّصاف ماهیت به وجود در ظرف خارج انجام می‌پذیرد و قضیه خارجی را تشکیل می‌دهد. (ربک. همان)

اشکال دیگری که بر این پاسخ وارد می‌شود این است که ثبوت ذهنی موضوع نیز مصداق قاعده فرعیّت است و لازم است پیش از اتّصاف ماهیت به ثبوت ذهنی نیز ثبوت دیگری برای ماهیت ثابت باشد و همین طور نقل کلام می‌شود به آن ثبوت دیگر و اشکال مذکور دوباره مطرح می‌گردد.

راه حل سوّم: اختلاف ظرف ثبوت موضوع با ظرف ثبوت محمول برای موضوع

برخی دیگر، برخلاف راه حل قبلی که ثبوت محمول برای موضوع را در ظرف ذهن می‌دانست، در پاسخ مسئله فوق معتقدند: گرچه ثبوت محمول (وجود) برای موضوع (ماهیت) در ظرف خارج انجام می‌پذیرد، لازم نیست ظرف ثبوت موضوع با ظرف ثبوت محمول برای موضوع یکی باشد بلکه ثبوت محمول برای موضوع در ظرف خارج انجام می‌پذیرد، در حالی که ثبوت موضوع در ظرف ذهن است. با توجه به این مطلب، پاسخ مسئله اتّصاف ماهیت به وجود این است که ماهیت پیش از اتّصاف به وجود خارجی دارای وجود ذهنی است. بنابراین، قاعده فرعیّت در این مورد نیز جاری می‌شود و ثبوت ذهنی مثبت له (ماهیت) راهگشای مسئله می‌باشد.

فرق این راه حل با راه حل قبلی در این است که در هر دو لازم است ظرف ثبوت موضوع با ظرف ثبوت محمول برای موضوع یکی باشد، با این تفاوت که

مطابق راه حل قبلی از آنجا که ظرف ثبوت محمول برای موضوع ذهن است لازم است ظرف ثبوت موضوع نیز ذهن باشد، در حالی که مطابق این راه حل لازم نیست ظرف ثبوت موضوع با ظرف ثبوت محمول برای موضوع یکی باشد، بلکه ظرف ثبوت محمول برای موضوع خارج است، در حالی که ظرف ثبوت موضوع ذهن می‌باشد. بنابراین، این دو راه‌حل در ذهنی بودن ظرف ثبوت موضوع اشتراک دارند.

صدرالمآلهین در تقریر این راه‌حل می‌نویسد: برخی گفته‌اند که ثبوت وجود خارجی برای ماهیت متفرع بر وجود ذهنی ماهیت است نه بر وجود خارجی آن. بنابراین گزاره «زید موجود» گرچه گزاره خارجی است مگر اینکه اتصاف موضوعش به وجود متفرع بر وجود مثبت له (ماهیت) در ظرف دیگری همچون ذهن می‌باشد. (ر.ک: صدرالمآلهین، ۱۳۰۲: ۱۱۰)

نقد و بررسی

اختلاف ظرف ثبوت موضوع با ظرف ثبوت محمول برای موضوع راهگشای مسئله نیست، زیرا ثبوت ذهنی موضوع نیز مصداق قاعده فرعی است و لازم است پیش از اتصاف ماهیت به ثبوت ذهنی نیز ثبوت دیگری برای ماهیت ثابت باشد و همین طور نقل کلام می‌شود به آن ثبوت دیگر و اشکال مذکور دوباره مطرح می‌گردد. (ر.ک. همان: ۱۱۱)

راه حل چهارم: تبدیل فرعیّت به استلزام

محقق دوانی معتقد است قاعده فرعیّت با دو نقض مواجه است: اول، اتصاف هیولی به صورت، به این جهت هیولی تقدّم وجودی بر صورت ندارد در حالی

که مطابق قاعده فرعیّت باید تقدّم ثبوتی بر آن داشته باشد. دوم، اتصاف ماهیت به وجود. با توجه به این دو مورد نقض قاعده فرعیّت باطل بوده، قاعده دیگری به نام قاعده استلزام جایگزین آن می‌شود. توضیح اینکه به مقتضای قاعده فرعیّت لازم است موضوع قبل از اتصاف به محمول دارای ثبوت و وجود باشد، و این ثبوت با خود محمول حاصل نمی‌گردد بلکه ثبوتی فی نفسه برای مثبت له است (ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له فی نفسه). اما استلزام اعم از این است که ثبوت مثبت له با ثابت (محمول) حاصل گردد یا فی نفسه باشد. بنابراین، قاعده استلزام چنین است: «ثبوت شیء لشیء مستلزم ثبوت المثبت له و لو بالثابت». مطابق قاعده استلزام، اتصاف ماهیت به وجود بدون محذور است، زیرا ماهیت به واسطه ثابت (وجود) ثبوت دارد.

تبدیل فرعیّت به استلزام، گرچه مشکل مذکور را بر طرف می‌نماید، با مشکل دیگری روبروست؛ توضیح اینکه به مقتضای قاعده «لزوم عدم خلط موصوف به صفت قبل از اتصاف»^۱ نباید ماهیت قبل از اتصاف به وجود مخلوط به وجود باشد، در حالی که با تبدیل فرعیّت به استلزام مثبت له با نفس ثبوت ثابت (محمول) ثبوت دارد، پس، قبل از اتصاف به صفت ثبوت مخلوط به آن صفت

□. دلیل قاعده «لزوم عدم خلط موصوف به صفت قبل از اتصاف» لزوم تحصیل حاصل و اجتماع ضدین از خلط آن دو است و این قاعده اختصاصی به موصوف و صفت خارجی ندارد بلکه شامل صفات انتزاعی و معقولات ثانی فلسفی همانند «الانسان ممکن» نیز می‌گردد. تنها فرق آنها در این است که تغایر صفت با موصوف در مورد قبلی تغایر حقیقی است و در اینجا تغایر اعتباری است. توجه به این نکته حایز اهمیت است که هبا پذیرش قاعده فرعیّت و عدم تبدیل فرعیّت به استلزام مفاد این قاعده نیز تأمین می‌گردد، زیرا پیش از ثبوت ثابت برای مثبت له مثبت له دارای ثبوت فی نفسه است.

است. پاسخ محقق دوانی به این اشکال این است که ماهیت در قضیه «الماهیة موجودة» بدون اعتبار وجود و عدم ملاحظه شده است (لا بشرط). بنابراین، موصوف مخلوط به صفت نیست. البته، ماهیت لا بشرط نیز چون وجود ذهنی دارد عاری از وجود نیست اما وجود ذهنی در آن ملاحظه و اعتبار نشده است، و همین مقدار در تصحیح قاعده فوق کافی است. (رک. صدرالمآلهین، ۱۳۰۲: ۱۱۱ - ۱۱۳)

نقد و بررسی

قاعده فرعیّت تابع برهان است و برهان قائم است بر اینکه عرض تابع موضوع و وصف تابع موصوفش می‌باشد، زیرا معروض و موصوف پیش از قبول وصف و عروض عارض قابل آنها بوده و، در نتیجه، از نوعی علیت نسبت به آن برخوردار است؛ اگر وصف عرض ذاتی موصوف باشد، علیت فاعلی بین آن دو برقرار است و اگر وصف مذکور عرض مفارق باشد، علیت قابلی برقرار است. (رک. جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱/۳۱۵) بنابراین، تبدیل فرعیّت به استلزام نه تنها منافی برهان است بلکه به معنای پذیرش اشکال می‌باشد و از ناتوانی در حل اشکال ناشی شده است.

راه حل پنجم: نفی اتّصاف ماهیت به وجود خارجی

برخی در مقام پاسخ به مسئله فوق منکر اتّصاف ماهیت به وجود خارجی شده‌اند و معتقدند، وجود فرد خارجی ندارد و، در نتیجه، ماهیت نیز اتّصاف حقیقی به وجود ندارد. در نگاه اینها، وجود از ماهیت انتزاع می‌گردد و مصداق «زید موجود» تنها هویت خارجی زید است و وجود هیچ‌گونه مصداقی ندارد.

مطابق این دیدگاه، اتصاف ماهیت به وجود از قبیل «ثبوت شیء لشیء» نیست، بنابراین، مشمول قاعده فرعیّت نمی‌گردد. (ر.ک. صدرالمتهین، ۱۳۰۲: ۱۱۲-۱۱۳)

نقد و بررسی

دیدگاه فوق مبتنی بر اصالت ماهیت است و با ادله فراوان اصالت وجود روبروست. از طرف دیگر، قاعده فرعیّت اختصاصی به عروض خارجی ندارد بلکه در حمل مفاهیم انتزاعی نیز جاری می‌گردد. بنابراین، حمل موجود بر ماهیت، حتی بنا بر دیدگاه ایشان، مبتنی بر انتزاع موجود از ماهیت و مشمول قاعده فرعیّت می‌گردد و مستلزم ثبوت پیشین ماهیت است، چنان‌که ملاصدرا می‌نویسد: ثبوت برای چیز دیگری - چه از انتزاعیات ذهنی باشد، چه از انضمامیات خارجی - متفرع بر ثبوت مثبت له در ظرف اتصاف می‌باشد. این حکم بدیهی است و استثنا بردار نیست. (ر.ک. همان: ۱۱۳)

راه حل ششم: نفی مطلق ثبوت از وجود (اصالت ماهیت)

سپید سند معتقد است وجود فاقد هر گونه مصداق خارجی است، بنابراین، وجود هیچ‌گونه ثبوتی ندارد تا بر ماهیت حمل شود و مصداق «ثبوت شیء لشیء» گردد و مشمول قاعده فرعیّت باشد بلکه تخصصاً از موضوع قاعده فرعیّت خارج است. توضیح اینکه ایشان معتقد به اصالت ماهیت است و وجود را اصیل نمی‌داند. از این جهت، معتقد است وجود فاقد هر گونه مصداق خارجی است و مفهوم وجود نیز از ماهیت موجوده (هویت خارجی) انتزاع می‌گردد. بنابراین، وجود هیچ‌گونه ثبوتی ندارد تا ماهیت بدان متصف گردد، و در نتیجه، مصداق ثبوت شیء لشیء باشد بلکه ماهیت متحد با وجود است و حمل موجود

بر ماهیات از قبیل حمل شایع نیست بلکه از باب حمل اولی است، زیرا موجود فاقد مصداق است و همانند سایر مشتقات مرکب نیست بلکه تنها مفهوم بسیطی است که در فارسی از آن به «هست» تعبیر می‌نمایند. حاصل اینکه در نگاه ایشان وجود هیچ‌گونه مصداقی ندارد، نه مصداق خارجی و نه مصداق ذهنی، زیرا هر چه در خارج و ذهن است ماهیت است حتی مفهوم وجود نیز ماهیت است، و ملاک موجود بودن ماهیت در نگاه ایشان متحد شدن ماهیت با مفهوم موجود است. (ر.ک. صدرالمآلهین، ۱۳۰۲: ۱۱۳؛ همو، ۱۳۶۸: ۱۳۹؛ همو، ۱۳۸۲: ۴۵۲؛ سبزواری، ۱۳۸۴: ۲/۳۹۶؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱/۳۱۵)

این دیدگاه مبتنی بر اصالت ماهیت است. مطابق اصالت وجود، ماهیت از نحوه وجود حکایت دارد و همه جا را وجود پر کرده است؛ اما، مطابق اصالت ماهیت، وجود هیچ‌گونه ثبوتی ندارد تا ماهیت بدان متصف گردد و، در نتیجه، قاعده فرعی متنفی به انتفای موضوع می‌شود، زیرا قاعده فرعی مبتنی بر ثبوت موضوع و ثبوت محمول است.

نقد و بررسی

دیدگاه فوق مبتنی بر اصالت ماهیت است و با ادله فراوان اصالت وجود روبروست. از طرف دیگر، همانطوری که در نقد راه حل قبلی گذشت، قاعده فرعی اختصاصی به عروض خارجی ندارد بلکه در حمل مفاهیم انتزاعی نیز جاری می‌گردد. (ر.ک. صدرالمآلهین، ۱۳۰۲: ۱۱۳) از طرف دیگر، تفسیر موجودیت ماهیت به اتحاد ماهیت با مفهوم موجود نیز، علاوه بر اینکه خلاف بداهت بوده و تغایر مفهومی این دو نیازمند اثبات نیست، منافی ادله زیادت وجود بر ماهیت می‌باشد.

راه حل هفتم: ذوق التأله

محقق دوانی در مسئله اصالت وجود بین واجب و ممکن تفصیل داده، معتقد به اصالت وجود در واجب تعالی و اصالت ماهیت در ممکنات می‌باشد. ایشان قائل به وحدت وجود و کثرت موجود است؛ وجود همان واجب تعالی است که وحدت داشته و هیچ‌گونه کثرتی ندارد لکن ماهیات متکثرند. موجودیت واجب به این معناست که نفس وجود است اما موجودیت ماهیات به معنای نسبت داشتن با وجود است، همانند لابن و تامر که منسوب به لبن و تمرند. طبق این دیدگاه، موجود مشتق است لکن به معنای «ذات ثبت له الوجود» نیست بلکه به معنای «ذات ثبت له الانتساب الی الوجود» است. حاصل اینکه وجود برای ماهیت ثابت نیست تا مصداق قاعده فرعیّت قرار گیرد. (ر.ک. محقق دوانی، ۱۴۱۱: ۱۶۸؛ صدرالمتهین، ۱۹۸۱: ۶۴/۶ - ۶۵؛ همو، ۱۳۰۲: ۱۱۳؛ سبزواری، ۱۳۸۴: ۱۱۵/۲؛ طباطبایی، ۱۴۲۳: ۱۷)

نقد و بررسی

اصالت ماهیت در ممکنات با ادله فراوان اصالت وجود منافات دارد. از طرف دیگر، ثبوت انتساب به وجود برای ماهیت که مناط موجودیت ماهیت را تشکیل می‌دهد، خودش نیز مصداق قاعده فرعیّت است، زیرا ثبوت این انتساب برای ماهیت متفرع بر ثبوت پیشین ماهیت است و اشکال مذکور دوباره مطرح می‌گردد. (ر.ک. صدرالمتهین، ۱۳۰۲: ۱۱۳ - ۱۱۴)

راه حل هشتم: خروج تخصّصی هلیات بسیطه از قاعده فرعیّت

صدرالمتهین، پس از نقد و بررسی دیدگاه‌های گذشته، چند راه حل برای

اشکال مذکور ارائه می‌کند. راه حل اول ایشان این است که ثبوت وجود برای ماهیت از قبیل ثبوت شیء لشیء نیست بلکه از قبیل ثبوت شیء است، زیرا وجود همان ثبوت ماهیت است نه ثبوت چیزی برای ماهیت. بنابراین، هلیات بسیطه به صورت تخصصی از دائرة قاعده فرعی خارج‌اند. (رک. صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۴۳/۱؛ همو، ۱۳۰۲: ۱۱۵-۱۱۶)

راه حل فوق از کلمات ابن سینا و فخرالدین رازی نیز قابل استخراج است. ابن سینا می‌نویسد: وجود جسم همان موجودیت جسم است، نه مانند بیاض برای جسم.^۱ فخرالدین رازی نیز می‌نویسد: «الفصل الثامن فی أن الوجود لیس ما یکون الشیء به ثابتاً بل هو نفس کونه ثابتاً، و التحقيق فی هذا الباب ان نقول نحن لا نعنی بالوجود الا حصول الشیء و تحققه و ثبوته». (رازی، ۱۴۱۱: ۴۴/۱)

صدرالمتألهین معتقد است راه حل فوق را با توجه به مبانی قوم ارائه نموده است، زیرا این راه حل مبتنی بر اصالت ماهیت است. (رک. صدرالمتألهین، ۱۳۶۸: ۱۳۹)

نقد و بررسی

ملاصدرا، مطابق راه حل فوق، اّتصاف ماهیت به وجود را تخصصاً از دائرة قاعده فرعی خارج می‌داند. اما ایشان در دو کتاب مشاعر و المسائل القدسیه به تطبیق قاعده فرعی بر اّتصاف ماهیت به وجود می‌پردازد. توضیح اینکه ایشان در دو کتاب با تمسک به قاعده فرعی به اثبات اصالت وجود و نقد اصالت ماهیت

□. «فالوجود الذی للجسم هو موجودیة الجسم لا کحال البیاض فی الجسم فی کونه أبيض، لأنّ الأبيض لا یکفی فی البیاض و الجسم». (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸: ۱۳۹ به نقل از تعلیقات ابن سینا)

می‌پردازد. حاصل فرمایش ایشان در این دو کتاب این است که ماهیت بدون وجود، یعنی ماهیت بشرط لا، معدوم است و ماهیت من حیث هی، یعنی ماهیت لابشرط، نه موجود و نه معدوم می‌باشد. اگر وجود مصداق نداشته باشد، ماهیت به شرط وجود نیز از آن جهت که مشروط به یک امر عدمی است معدوم خواهد بود و، در این صورت، حمل وجود بر ماهیت یا ماهیت بر وجود و ثبوت، یکی از این دو برای دیگری، به هیچ‌گونه متصور نیست. این جمله بدین معناست که ماهیت نه آنچنان که جمهور می‌پندارد می‌تواند معروض وجود باشد و نه آنچنان که برخی از عرفا می‌گویند می‌تواند عارض بر آن گردد، زیرا ثبوت هر شیء برای دیگری یا انضمام یک شیء به دیگری و یا انتزاع یک مفهوم از یک امر متفرع بر ثبوت قبلی آن شیء اول یا آن امری است که منشأ انتزاع مفهوم و معروض آن می‌باشد. (ربک. صدرالمتهین، ۱۳۶۳: همو، ۱۳۷۸: ۱۹۵) استدلال فوق مبتنی بر پذیرش جریان قاعده فرعیّت در اتصاف ماهیت به وجود است.

برخی از پژوهشگران معاصر در جمع این دو نگاه ملاصدرا معتقدند: تطبیق مطالب اسفار با آنچه در مشاعر و مسائل قدسیه آمده به این است که قاعده فرعیّه در این دو کتاب در معنایی اعم به کار رفته است، زیرا، علاوه بر مورد ثبوت یک شیء برای دیگری، مورد انضمام یک شیء به شیء دیگر یا انتزاع یک مفهوم را نیز شامل می‌شود. بنابراین، نیاز به ثبوت قبلی ماهیت در هنگام حمل وجود بر آن، گرچه نمی‌تواند از باب ثبوت یک شیء برای دیگری یا انضمام دو شیء نسبت به یکدیگر باشد، از جهت احتیاجی که یک مفهوم انتزاعی به ثبوت پیشین منشأ انتزاع خود دارد قابل تصور است، و بنا بر اعتباری بودن وجود مجالی برای فرض ثبوت قبلی ماهیت جهت انتزاع مفهوم وجود و حمل آن نیست. (ربک.

جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱/۳۳۱-۳۳۲

با این وصف، به نظر می‌رسد این وجه جمع قابل پذیرش نیست، زیرا ملاصدرا در رساله «اتّصاف الماهیه بالوجود» از سویی راه حل فوق را مطرح می‌نماید و از سویی دیگر در پاسخ به برخی دیدگاه‌های گذشته یادآور می‌شود که قاعده فرعیّت اختصاصی به عروض خارجی ندارد بلکه در حمل مفاهیم انتزاعی نیز جاری می‌گردد. (ر.ک. صدرالمتألهین، ۱۳۰۲: ۱۱۳) البته، مطلب فوق در المسائل القدسیه نیز قابل مشاهده است؛ ایشان هم دلیل فوق را بر اثبات اصالت وجود و نقد اصالت ماهیّت مطرح می‌کند و هم راه حل فوق را ارائه می‌نماید.^۱ (ر.ک. همو، ۱۳۷۸: ۲۰۲)

راه حل نهم: اختصاص قاعده فرعیّت به عوارض وجود

راه حل دیگری که صدرالمتألهین مطرح می‌نماید این است که قاعده فرعیّت مختص به عوارض وجود است و شامل عوارض ماهیّت نمی‌گردد. توضیح اینکه عروض عارض اگر متوقف بر وجود معروض قبل از اتّصاف به آن عارض باشد، عارض مذکور عارض وجود است و اگر متوقف نباشد، عارض ماهیّت است، اوّلی مانند عروض حرکت و بیاض بر جسم و دوّمی مانند عروض فصل بر جنس یا عروض تشخّص بر نوع، زیرا حصه جنس که در ضمن نوع موجود

□ نکته قابل تأمل دیگر اینکه ایشان معتقد است راه‌حل فوق مبتنی بر اصالت ماهیّت ارائه شده است، در حالی که مطابق اصالت وجود نیز می‌توان به طرح راه‌حل گذشته پرداخت، زیرا بنا بر اصالت وجود گرچه وجود اولاً و بالذات موجود است لکن ماهیّت نیز بی‌بهره از وجود نیست بلکه وجود بالعرض دارد. (ر.ک. صدرالمتألهین: ۱۳۰۲: ۱۱۶) بنابراین، ثبوت بالعرض ماهیّت زمینه را برای طرح راه‌حل قبلی آماده می‌سازد.

است با فصلش موجود می‌گردد و همچنین است حصّه نوع و تشخص. با توجه به این تفکیک، عروض وجود بر ماهیت از قبیل عارض ماهیت است، زیرا ماهیت به سبب خود وجود محمولی موجود می‌گردد، در حالی که قاعده فرعیّت به عوارض وجود اختصاص دارد. (ر.ک. صدرالمتهلین، ۱۹۸۱: ۶/۷۶؛ همو، ۱۳۰۲: ۱۱۴) ایشان در اسفار، راه حل فوق را به «بعض الناس» نسبت داده است. (ر.ک. همو، ۱۹۸۱: ۱/۲۴۷)

راه حل دهم: نفی ثبوت ماهیت (اصالت وجود)

راه حل دیگری که ملاصدرا مطرح می‌نماید این است که مطابق اصالت وجود و اعتباریّت ماهیت وجود اولاً و بالذات، موجود است نه ماهیت. پس، ماهیت ثبوت حقیقی ندارد تا عروض وجود بر آن مصداق قاعده فرعیّت (ثبوت شیء لشیء) گردد. تنها وجود است که ثبوت حقیقی دارد. بنابراین، قید «لشیء» در قاعده فرعیّت در مسئله اتصاف ماهیت به وجود منتفی است بلکه مطابق اصالت وجود، قضایای متعارف هلیّه بسیطه از قبیل عکس‌الحمل اند، زیرا وجود اولاً و بالذات، موجود است و ماهیت از نحوه وجود انتزاع می‌گردد بنابراین، قضیه «الإنسان موجود» مطابق اصالت وجود به معنای «نحوه من الوجود إنسان» است و جریان قاعده فرعیّت در این قضیه بدون محذور است، زیرا تقدّم ثبوت موضوع بر محمول روشن است. (ر.ک. صدرالمتهلین، ۱۳۶۸: ۱۳۹؛ همو، ۱۳۰۲: ۱۱۶ - ۱۱۷) صدرالمتهلین راه حل فوق را نفیس‌ترین، محکم‌ترین و اولی‌ترین راه حل توصیف می‌نماید. (ر.ک. همو، ۱۳۰۲: ۱۱۶)

راه حل یازدهم: تغایر ذهنی و وحدت خارجی وجود و ماهیت

راه حل دیگری که صدرالمتهلین مطرح می‌نماید این است که وجود و ماهیت در خارج با یک وجود موجودند و مغایرت ایندو فقط در مقام تحلیل ذهن است. نحوه اُتصاف ماهیت به وجود در مقام تحلیل به این صورت است که عقل ماهیت را بما هی هی (لا بشرط) اعتبار می‌کند و حتی از اینکه ماهیت بما هی هی نیز دارای وجود ذهنی است صرف نظر می‌نماید. بنابراین، ماهیت مفروض هیچ‌گونه ثبوتی ندارد تا مشمول قاعده فرعیّت گردد.

اشکالی که بر این راه حل مطرح می‌شود این است که خود همین ماهیت تجریدیافته نیز مخلوط به وجود ذهنی است، زیرا در ظرف ذهن وجود دارد. پس، ثبوت وجود ذهنی برای ماهیت مجرده و تعریه‌یافته مصداق قاعده فرعیّت می‌شود. پاسخ ملاصدرا به اشکال فوق این است که ماهیت مذکور را دو گونه می‌توان ملاحظه و اعتبار نمود: ۱. اعتبار ماهیت بما هی هی. ۲. اعتبار اینکه ماهیت مذکور نوعی وجود ذهنی است. مطابق اعتبار اول ماهیت مفروض خالی از مطلق وجود است، نه وجود ذهنی در آن لحاظ شده و نه وجود خارجی، در نتیجه، منافاتی با قاعده فرعیّت ندارد. اما مطابق اعتبار دوم فقط وجود ذهنی مطرح است نه ماهیت. (ر.ک. صدرالمتهلین، ۱۹۸۱: ۵۶/۱؛ همو، ۱۳۶۸: ۱۳۷؛ همو، ۱۳۰۲: ۱۱۱-۱۱۲؛ همو، ۱۳۸۲: ۷۲۳/۲-۷۲۴)

پژوهش پایانی (دیدگاه برگزیده)

تا اینجا به تبیین راه‌حل‌های متعدد در مسئله اُتصاف ماهیت به وجود پرداختیم. در اینجا به صورت مختصر به جمع‌بندی مباحث و ارائه دیدگاه برگزیده می‌پردازیم.

لفظ ثبوت در این قاعده در دو مورد به کار رفته است: «ثبوت شیء لشیء» و «ثبوت المثبت له»، ثبوت در این دو مورد به معنای حمل نیست، زیرا تفسیر هر دو ثبوت به حمل به این است که حمل چیزی بر چیز دیگری فرع بر حمل مثبت له (موضوع) می‌باشد. و این تفسیر بی‌معناست. از این جهت، برخی از محققان معاصر ثبوت را به معنای وجودی که لازمه حمل است تفسیر نموده‌اند. (ر.ک. عسکری سلیمانی، ۱۳۸۰: ۱۲) به نظر می‌رسد باید بین ثبوت اول و دوم تفکیک نماییم ثبوت اول به معنای حمل است و ثبوت دوم به معنای وجود است. بنابراین، مفاد قاعده فرعیّت این است که حمل چیزی بر چیز دیگر فرع بر وجود مثبت له است. منظور از حمل نیز اعم از حمل اشتقاق و حمل مواطات می‌باشد، اما برخی از محققان معاصر آن را به حمل اشتقاق اختصاص داده و مدعی شده‌اند که فیلسوفان اسلامی باید قاعده فرعیّت را مستقیماً در حمل اشتقاق مطرح می‌کردند، نه در حمل مواطات. (ر.ک. همو، ۱۳۸۰: ۱۳) در پرتو توضیحات بعدی روشن خواهد شد که این اختصاص موجه نیست و مفاد قاعده فرعیّت این است که حمل چیزی بر چیز دیگر (حمل مواطات یا اشتقاق) فرع بر وجود مثبت له است. حمل نیز دو چهره دارد: چهره ذهنی و چهره خارجی، در چهره ذهنی به خود موضوع و محمول در ظرف ذهن نگاه می‌شود اما در چهره خارجی به محکی آنها در ظرف خارج نگاه می‌شود.

قاعده فرعیّت در تمام قضایا با تأکید بر چهره ذهنی حمل جاری است، چه هلیات بسیطه و چه مرکبه، زیرا در هر حملی ابتدا موضوع را تصور می‌کنیم و، سپس، محمول را بر آن حمل می‌نماییم پس، موضوع ثبوت ذهنی قبلی دارد. لکن نکته مهم این است که این ثبوت ذهنی قبلی اختصاص به قضایای موجه ندارد

بلکه حتی موضوع در قضایای سالبه نیز دارای چنین ثبوتی می‌باشد. این در حالی است که فلاسفه و اهل منطق با استناد به قاعده فرعیّت درصدد فرق نهادن بین قضایای موجب و سالبه می‌باشند. (ر.ک. صدر المتألهین، ۱۹۸۱: ۲۱۴/۷؛ همو، ۱۴۲۲: ۴۱۲؛ طوسی، ۱۳۷۵: ۱/۱۲۹) این نکته بیانگر آن است که چهره ذهنی حمل و ثبوت ذهنی موضوع چندان مورد نظر آنها نیست. اما چه این چهره مورد نظر آنها باشد یا نباشد، اشکال مطرح شده در اّصاف ماهیّت به وجود در اینجا هم جاری است، زیرا گرچه موضوع دارای ثبوت ذهنی قبلی است، قاعده فرعیّت در خود همان ثبوت ذهنی قبلی نیز جاری می‌شود و اشکال تقدم شیء علی نفسه یا تسلسل دوباره مطرح می‌شود. پاسخش نیز همان تفکیک بین دو لحاظ و اعتبار موضوع است که توضیحش در راه حل یازدهم گذشت.

در نگاهی دیگر، مفاهیمی که در قضایا به کار می‌روند یا از سنخ مفاهیم ماهوی اند یا مفاهیم منطقی و یا مفاهیم فلسفی اند. حمل در مفاهیم ماهوی نیز گاهی ناظر به ذهن و خود مفاهیم (حمل اولی) است و گاهی ناظر به خارج است (حمل شایع). حمل چیزی بر خودش و نیز حمل حد بر محدود از قبیل حمل ناظر به خود مفاهیم اند و در آنها ثبوت ذهنی قبلی موضوع مطرح می‌شود که توضیح آن گذشت. در پرتو این توضیحات، روشن می‌گردد که نظر برخی از پژوهشگران که این دو مورد را نقض بر چهره خارجی حمل (ناظر به محکی) دانسته، قاعده فرعیّت را در آنها جاری نمی‌دانند (ر.ک. عسکری سلیمانی، ۱۳۸۰: ۸۲) موجه نیست. مورد دیگر حمل با مفاهیم ماهوی حمل اعراض بر جواهر می‌باشد. ثبوت قبلی در این حمل بسیار روشن است، زیرا جواهر وجود قبلی دارند سپس، اعراض بر آنها حمل می‌گردد. این ثبوت از سنخ ثبوت خارجی

است. حمل در مفاهیم منطقی تنها با چهره ذهنی حمل قابل ملاحظه است، زیرا مفاهیم منطقی مصداق خارجی ندارند. بنابراین تنها ثبوت ذهنی موضوعات آنها مطرح می‌شود با توضیحی که گذشت. مفاهیم فلسفی نیز گرچه ما بازای خارجی ندارند، منشأ انتزاع دارند. با این وجود، حمل در آنها تنها با چهره ذهنی حمل قابل ملاحظه است، زیرا مفاهیم متعدّد فلسفی بر یک چیز خارجی قابل صدق‌اند و تعدّد آنها مستلزم تعدّد مصدایق نمی‌گردد. بنابراین، موضوعات آنها ثبوت خارجی جدایی از ثبوت محمول آنها ندارد بلکه موضوع و محمول تنها با یک وجود موجودند. نتیجه اینکه قاعده فرعیّت در موارد متعدّدی که جاری می‌شود قابل توجیه و تبیین است.

نتیجه‌گیری

در پرتو مطالب فوق، نکات زیر قابل استنتاج است:

نکته اول. قاعده فرعیّت مشتمل بر دو جنبه اثباتی و سلبی است؛ ثبوت چیزی برای چیز دیگر فرع بر ثبوت مثبت له است (جنبه اثباتی) و فرع بر ثبوت ثابت نیست (جنبه سلبی).

نکته دوم. کاربردهای قاعده فرعیّت از این قرار است: ۱. تفکیک قضایای موجبه از سالبه ۲. اثبات وجود ذهنی ۳. اتصاف ماهیت به وجود ۴. اثبات اصالت وجود ۵. اثبات حدود جسمانی نفس ۶. اثبات اتحاد عالم و معلوم.

نکته سوم. مسئله اتصاف ماهیت به وجود از گذشته دور در بین فلاسفه مطرح بوده است و مهم‌ترین پاسخ‌های ارائه‌شده از این قرارند: أ. قاعده فرعیّت در مسئله اتصاف ماهیت به وجود جاری نمی‌شود (تخصیص)؛

ب. ظرف ثبوت وجود خارجی (محمول) برای ماهیت (موضوع) ذهن است

نه خارج؛

ج. ظرف ثبوت موضوع لازم نیست با ظرف ثبوت محمول برای موضوع یکی باشد؛

د. قاعده فرعیّت صحیح نیست و باید قاعده استلزام را جایگزین آن نماییم؛

ه. وجود فرد خارجی ندارد و، در نتیجه، ماهیّت نیز اّتصاف حقیقی به وجود

ندارد؛

و. وجود هیچ گونه ثبوتی ندارد تا بر ماهیّت حمل گشته، مصداق «ثبوت شیء

لشیء» گردد؛

ز. موجود مشتق است اما به معنای «ذات ثبت له الوجود» نیست بلکه به

معنای «ذات ثبت له الانتساب الی الوجود» است. پس، وجود برای ماهیّت ثابت

نیست تا مصداق قاعده فرعیّت قرار گیرد.

نکته چهارم. صدر المتألهین، پس از نقد و بررسی پاسخ‌های فوق، چهار

پاسخ به مسئله فوق ارائه می‌نماید:

أ. ثبوت وجود برای ماهیّت از قبیل ثبوت شیء برای شیء نیست بلکه از قبیل

ثبوت شیء است؛

ب. قاعده فرعیّت مختص به عوارض وجود است و شامل عوارض ماهیّت

نمی‌گردد؛

ج. مطابق اصالت وجود، ماهیّت ثبوت حقیقی ندارد تا عروض وجود بر آن

مصداق قاعده فرعیّت (ثبوت شیء لشیء) گردد؛

د. عقل ماهیّت را بما هی (لا بشرط) اعتبار می‌کند و حتی از اینکه

ماهیّت بما هی نیز دارای وجود ذهنی است صرف نظر می‌نماید؛ بنابراین،

ماهیّت مفروض هیچ گونه ثبوتی ندارد تا مشمول قاعده فرعیّت گردد.

منابع

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۰)، *قواعد کلسی فلسفی در فلسفه اسلامی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴)، *الشفاء*، مکتبه آیه الله المرعشی.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹)، *شرح المقاصد*، الشریف الرضی، مقدمه و تحقیق و تعلیق از دکتر عبد الرحمن عمیره.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، *رحیق مختوم*، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ سوم.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۵)، *نصوص الحکم بر فصوص الحکم*، تهران، نشر رجا، چاپ دوم.
- الدوانی، جلال الدین (۱۴۱۱)، *ثلاث رسائل و بذیله رسالة هياكل النور*، تحقیق از دکتر سید احمد تویسرکانی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- الرازی، فخرالدین (۱۴۱۱)، *المباحث المشرقية فی علم الالهيات و الطبيعيات*، قم، انتشارات بیدار، چاپ دوم.
- السبزواری، ملاهادی (۱۳۸۴)، *شرح المنظومة*، تهران، نشر ناب، الطبعة الثالثة.
- سهروردی، شهاب الدین (۱۳۷۵) *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، به تصحیح و مقدمه هانری کربن و سید حسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم.
- صدرالمتهلین، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱)، *الأسفار الأربعة*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة.
- _____ (۱۳۶۸)، *الشواهد الربوبیه*، بوستان کتاب، چاپ چهارم.
- _____ (۱۳۸۲)، *تعلیق بر الهیات شفاء*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول، تصحیح، تحقیق و مقدمه: دکتر نجفقلی حبیبی.

- _____ (۱۴۲۲)، شرح الهدایة الاثیریة، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، چاپ اول.
- _____ (۱۳۶۳)، المشاعر، تهران، نشر کتابخانه طهوری، چاپ دوم، به اهتمام هانری کرین.
- _____ (۱۳۷۸)، قم، بوستان کتاب، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۰۲)، مجموعه الرسائل التسعة، تهران، بی نا.
- _____ (۱۳۷۵)، مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول، تحقیق و تصحیح از حامد ناجی اصفهانی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۲۳)، بدایة الحکمة، تحقیق الشیخ عباس علی السبزواری، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، الطبعة العشرون.
- _____ (۱۳۷۵)، نهایة الحکمة، مؤسسه آموزشی امام خمینی؛ قم، الطبعة الثالثة.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۷۵)، شرح الاشارات و التنبیها مع المحاکمات، قم، نشر البلاغة.
- عبودیّت، عبدالرسول (۱۳۸۵)، در آمدی بر نظام حکمت صدرایی، سمت.
- سلیمانی امیری، عسکری (۱۳۸۰)، تقدیرهان ناپذیری وجود خدا، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ش.
- الفارابی، ابونصر، المنطقیات، قم، مکتبة آية الله المرعشی.
- سلیمانی و گروه نویسندگان (۱۳۸۸)، گنجینه معرفت (مجموعه مقالات منطقی و فلسفی)، قاعده فرعیّت، قم، مؤسسه آموزشی امام خمینی؛
- ملاعبدالله بن شهاب الدین (۱۴۲۷)، الحاشیه علی تهذیب المنطق، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ سیزدهم.